

امام خمینی(ره)، انقلاب اسلامی و شالوده‌شکنی سیطره گفتمان‌های رسمی در حوزه سیاست (۶)

انقلاب اسلامی انقلاب معنویت، عقلانیت و عدالت

دکتر مظفر نامدار^۱

♦ آزادی از دین، آزادی در دین!

این حقیقت دارد که آدمیان بالفطره عافیت‌طلب‌اند و به آرامش و آسایش بیشتر می‌گرایند تا به جنجال و ناامنی، بنابراین گفته می‌شود:

برقرار ساختن قواعد و نظام‌های سیاسی نو همان‌قدر خطر دارد که کشف دریاها و

۱. دکترای علوم سیاسی.

سرزمین‌های ناشناخته.^۱

اما در انقلاب اسلامی مردم ایران تصمیم گرفتند رابطه خود را با گذشته به ظاهر آرام قطع نمایند. به نظر نمی‌رسد هیچ رویدادی بهتر از انقلاب اسلامی بتواند به نویسندگان سیاسی، سیاستمداران و اهل اندیشه بیاموزد که در تأملاتشان نسبت به رخدادها، محتاط‌تر باشند. زیرا به ندرت می‌توان رویدادی را در تاریخ پیدا کرد که با وجود ریشه داشتن در گذشته‌ای بس دور و گریزناپذیری،^۲ مانند انقلاب اسلامی این‌چنین غیر قابل پیش‌بینی رخ داده باشد.

شاه، دستگاه ساواک، نخبگان سیاسی و سیاستمداران امریکا و اروپا و سرویس‌های اطلاعاتی آنها با آن همه ادعاهایی که در تیزبینی سیاسی داشتند، از آنچه در شرف وقوع بود بویی نبرده بودند. انقلاب اسلامی نظام کهن شاهنشاهی را در ایران ساقط کرد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و زوال نظام پادشاهی، در هر کجا این آگاهی مبهم پراکنده بود که نظام جدیدی در آستانه ساخته شدن است و به همان سان امیدهای جدیدی را نیز در زمینه دگرگونی و اصلاحات، تحول مفاهیم و مدل نظام سیاسی به بار آورده است. اما هنوز هم به درستی نمی‌توان گفت که این شالوده‌شکنی‌ها چه صورتی به خود خواهد گرفت. دولت‌های غربی که منافع زیادی در ایران داشتند با سرویس‌های اطلاعاتیشان از تشخیص چگونگی شکل‌گیری انقلاب کاملاً باز مانده بودند و انقلاب اسلامی را مانند یکی از بیماری‌های گذرای تلقی می‌کردند که همه ملت‌ها گاه دچار آن می‌شوند و تصور می‌کردند که تنها نتیجه عملی این انقلاب همانا ایجاد فرصت‌های سیاسی برای همسایگان یا قدرت‌ها خواهد بود. بسیاری از تحلیل‌گران هنوز در باطن بر این عقیده‌اند که انقلاب اسلامی ایران به جز یک پدیده ملی و گذرا چیز دیگری نیست. اما انقلاب اسلامی مسیر مقررش را دنبال می‌کند و به موازات آن، طرز نگرش جهان خارج نیز نسبت به انقلاب اندک اندک دگرگون می‌شود و ماهیت ساختارشکن آن

۱. ر. ک: نیکولو ماکیاوالی، *گفتارها*، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۷، ص ۳۵.

۲. الکسی دوتوکویل درباره انقلاب فرانسه این‌گونه داوری می‌کند. ر. ک: الکسی دوتوکویل، *انقلاب فرانسه و رژیم*

پیش از آن، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نقره، ۱۳۶۵، ص ۲۱.

بیش از پیش آشکار می‌گردد. اکنون به راحتی می‌توان دید که انقلاب اسلامی پس از نابودی نهادهای سیاسی رژیم پیشین، نهادهای مدنی این رژیم را نیز برانداخت و پس از دگرگون ساختن قوانین و رسوم قدیمی، حتی مفاهیم سنتی سیاست را از اعتبار انداخت. انقلاب اسلامی به نابودی کل نظام مشروطه سلطنتی بسنده نکرد بلکه موفق شد ابطال‌ناپذیری و نظم اجتماعی به ظاهر معقول مدرنیته را نیز در اذهان پاره‌ای از جریان‌های شبه روشنفکری ساقط نماید. علت دگرگونی یاد شده را باید در طرز نگرش به انقلاب درک کرد. آنچه در نگاه نخست برای نظام مشروطه سلطنتی و حامیان غربی آن یک مرحله گذرا و نشانه نه چندان غیر معمول از دردهای روزافزون یک ملت می‌نمود، چیزی یکسره جدید از کار درآمد که با هر یک از انقلاب‌ها و جنبش‌های پیشین و نظام‌های سیاسی حاکم کاملاً متفاوت است.

برخی هنوز نمی‌خواهند باور کنند که این نیروی ناشناخته که هیچ چیزی نمی‌تواند آن را تحت نظارت در آورد، نه تنها نظام پادشاهی را در ایران برانداخت بلکه بافت و ساخت اجتماعی حاکم بر جهان را نیز به چالش کشید. یکی از نخستین اقدام‌های انقلاب

بر خلاف انقلاب فرانسه، انقلاب اسلامی ماهیت دینی پیدا کرد و آزادی را نه در ضدیت با دین بلکه در درون دین جستجو می‌کرد.

اسلامی بازسازی اندیشه اسلامی در زندگی اجتماعی است. نخستین سودایی که سر بر کشید و آخرین سودایی که در آرمان‌ها و خواست‌های مردم است، ماهیتی کاملاً دینی و اسلامی دارد. حتی پس از آنکه پافشاری برای دستیابی به آزادی و استقلال در ایران به ثمر نشست، ایرانیان دیگر چیزی را بهتر از زندگی در سایه دین خواستار نیستند. انقلاب اسلامی ایران دقیقاً عکس انقلاب فرانسه است. به تعبیر آلکسی دو توکویل، یکی از نخستین اقدامات جنبش انقلابی فرانسه حمله هماهنگ به دین و کلیسا بود. انقلاب فرانسه از دیدگاه اغلب فیلسوفان، سرشتی

ضد دینی داشت.^۱ بنابراین اگر گفته شود که انقلاب فرانسه انقلاب آزادی از دین بود سخن به گزاف نگفته‌ایم. اما انقلاب اسلامی دقیقاً بر خلاف انقلاب فرانسه یک انقلاب دینی بود. انقلاب اسلامی مانند انقلاب فرانسه خواستار آزادی بود اما آزادی در درون دین. باید بین مبانی انقلابی که هدفش آزادی از دین و انقلابی که هدفش آزادگی در دین بود، تفاوت قائل شد. بسی ساده‌لوحانه و خارج از مبانی علمی است که عده‌ای باور کنند با مبانی انقلاب فرانسه که انقلاب آزادی از دین بود می‌توانند انقلاب اسلامی را - که انقلاب آزادی در دین است - تحلیل کنند. در انقلاب فرانسه دین و کلیسا به این اعتبار مورد تهاجم قرار گرفت که حافظ نظم پوسیده کهنه بود. یعنی بیزاری از دین در انقلاب فرانسه نه برای آن بود که کلیسا در دنیای نوین در حال ساخت جایی نداشته باشد بلکه به این دلیل بود که در دنیای کهنه‌ای که در آستانه نابودی بود کلیسا نیرومندترین و ممتازترین مقام را در اختیار داشت.^۲ در انقلاب اسلامی دین به اعتبار تضاد با نظم پوسیده و کهنه مورد اقبال مردم قرار گرفت. شاید یکی از دلایل بیزاری مردم از نهادهای وابسته به نظام پادشاهی و جریان‌های شبه روشنفکری وابسته به آن و همچنین نفرت مردم از نظام‌های لیبرالیستی و سوسیالیستی و دموکراتیک غربی این است که آنها نیرومندترین و ممتازترین مدافع نظم اجتماعی رو به انحطاط در ایران بودند. امام خمینی(ره) در نامه سرگشاده‌ای در سال ۱۳۴۶ به هویدا می‌نویسد:

حکومت پلیسی غیر قانونی شما و اسلاف شما به خواست آنان که می‌خواهند ملل شرق به حال عقب‌افتادگی باقی باشند، حکومت قرون وسطایی، حکومت سرنیزه و زجر و حبس، حکومت اختناق و سلب آزادی و حکومت وحشت و قلدری است. با اسم مشروطیت بدترین شکل حکومت استبدادی و خودسری و با نام اسلام، بزرگ‌ترین ضربه به پیکر قرآن کریم و احکام آسمانی است... آنها نمی‌خواهند ما در بین ملت آزاد باشیم و گویندگان ما آزاد باشند و شماها مع‌الاسف مأمور اجرا هستید، مأمور چشم و

۱. همان، ص ۳۱، ۳۲.

۲. همان، ص ۳۲.

گوش بسته و مأمور بی چون و چرا!^۱

هدف انقلاب اسلامی تنها دگرگونی صورت قدیم حکومت نبود بلکه می‌خواست کل ساختار اجتماعی ایران پیش از انقلاب و همه قدرت‌های تثبیت شده، امتیازات به رسمیت شناخته شده، جریان‌های، حکومت‌ها و اندیشه‌هایی را براندازد که حامی این ساختار هستند. در این میان تنها دین بود که هیچ جایی در نظام کهنه نداشت و نظام کهنه ساختاری بود که علیه دین بسیج شده بود. لذا بر خلاف انقلاب فرانسه، انقلاب اسلامی ماهیت دینی پیدا کرد و آزادی را نه در ضدیت با دین بلکه در درون دین جستجو می‌کرد. با این تفاسیل باید گفت که انقلاب اسلامی از نظر ماهیت از سه جهت با سایر دگرگونی‌های انقلابی جهان تفاوت دارد:

۱. معنویت ۲. عقلانیت ۳. عدالت.

♦ انقلاب اسلامی، انقلاب معنویت در جهانی فاقد معنا

این حقیقت دارد که ادیان در نفس الامر قبل از اینکه آلوده تفسیرها و تأویل‌های بشری شوند و آموزه‌های الهی که از طریق وحی بر پیامبران نازل شد، دچار تحریف گردند، آرمان‌های خود را با بذل آزادی و آزادی انسان آغاز می‌کنند. پیامبران آمده‌اند که انسان‌ها را از هر آنچه مربوط به پنداشته‌های آنها از حقیقت و ماهیت پدیده‌هاست، آزاد سازند. آزادی از وابستگی به سنت‌های خاک، خون، نژاد، قبیله، شهر، ملت، دولت، آزادی از بت‌های عینی و ذهنی ساخته دست بشر، آزادی از اوهام و خرافات، آزادی از خدایان قدرت، ثروت، نیرنگ و فریب. هر پیامبر بر حقی که آمد، شعار آزادی انسان‌ها را سر داد. دلیل اصلی مقابله صاحبان زور، زر و تزویر با آموزه‌های پیامبران نیز رها شدن انسان‌ها از سلطه آنها بود. اگر نمرود در مقابل حضرت ابراهیم(ع) و فرعون در مقابل حضرت موسی(ع) و امپراطوری روم در مقابل حضرت عیسی(ع) صف‌آرایی کردند و راه را بر تعالیم این پیامبران بزرگ الهی بستند بدین اعتبار بود

که آموزه‌های این پیامبران با سنت‌های حاکم بر حیطه فرمانروایی و امپراطوری آنها بر اذهان، جان‌ها، دل‌ها و اندیشه‌های انسان‌ها سازگاری نداشت. در رأس اولین شعارهای پیامبران، آزادی از سلطه صاحبان قدرت، ثروت و تزویر قرار داشت. اگر تمامی اشراف قریش و حافظان نظم پوسیده و مشرکانه زمان، در مقابل آموزه‌های پیامبر بزرگ اسلام، مقاومت نشان دادند و راه را برای تحقق آرمان‌های دین توحیدی اسلام بستند و قصد جان پیامبر و اصحاب او کردند، برای این بود که می‌دانستند آنچه او می‌آموزد با سنت‌های حاکم بر خاک، خون، قبیله، نژاد و منافع آنها سازگاری ندارد. پیامبر اسلام (ص) فرستاده خدا بود و خداوند می‌دانست که آزادی از لوازم حیات و تکامل جوامع بشری و از نیازمندی‌های موجود زنده است، چه انسان باشد، چه حیوان باشد یا گیاه.

انقلاب اسلامی در جهانی ظهور کرد
که هیچ‌انگاری و پوچ‌انگاری،
انسان‌خدایی و جایگزینی
بن‌بست‌های عینی و ذهنی به جای
خدای احد و واحد شاخص اصلی این
جهان است.

خاصیت موجود زنده رشد و تکامل است و آزادی، امنیت و تربیت لازمه آن می‌باشد. بنابراین شعار آزادی، تربیت و امنیت در کنار توحید (معنویت)، عقلانیت و عدالت شعارهای محوری پیامبر اسلام است. افتخار مسلمانان است که در میان ادیان توحیدی، اسلام تنها دینی است که به

آموزه‌های انبیاء گذشته اعتقاد داشته و هیچ دینی را مورد تردید و انکار قرار نمی‌دهد و تنها دینی است که به ادیان گذشته به دیده احترام و تأیید نگریسته و پیامبران ادیان گذشته را پیامبران بر حق قلمداد می‌کند. از نظر اسلام ریشه همه ادیان الهی یکی است. انسان از این جهت هبوط کرد و اسیر طبیعت شد که آزادی و در جوار قرب الهی بودن خود را با انتخابی از دست داد که متأثر از پنداشته‌های او بود. انسان پنداشته‌ها را بر دانشی که خداوند به او تعلیم داده بود و محصول عقل و مقام خلیفه الهی انسان بود ترجیح داد و هبوط کرد. پنداشته‌ها محصول نفس انسان است و انسانی که اسیر پندارها می‌شود هبوط می‌کند. انسان با هبوط

خود اولین چیزی را که از دست می‌دهد آزادی است. انسانی که آزادی خود را از دست می‌دهد آماده است تا اسیر دست هر کس و هر چیزی شود. ابتدا اسیر طبیعت می‌گردد و سپس اسیر خاک، خون، نژاد، دارایی، مال، قدرت، ثروت، زن و فرزند و از همه مهم‌تر اسیر پندارها و پنداشته‌هایی که به تمام این اشیا تعلق دارد و در زبان دین به آن دنیا گفته می‌شود.

پیامبر عظیم‌الشأن اسلام وقتی انقلاب بزرگ اسلامی را بر پا کرد رهایی انسان از پنداشته‌ها و پیروی از دانش‌ها و معرفت‌ها را سرلوحه شعارهای خود قرار داد.

از دیدگاه قرآن هر یک از پیامبران در آموزه‌های خود اسوه و الگوی مبارزه با پنداشته‌ها و مروج دانش‌هایی خاص بودند. ابراهیم قهرمان مبارزه با بت‌های عینی و ذهنی، لوط قهرمان مبارزه با فساد اخلاقی، هود پیشوای ضد غرور و تکبر، یوسف قهرمان نجابت و پاکی و مبارزه با شهوت و هوس، شعیب اسوه مقابله با فسادهای اقتصادی، موسی قهرمان مبارزه با لجابت و خودسری و هرزگی انسان، داود مبشر دانایی و داور، سلیمان قهرمان حکمت و توانایی، عیسی پیشوای صلح و راستی و عشق و محمد(ص) عصاره همه پیامبران یعنی پیامبر وحدت، رحمت، معرفت، معنویت، عقلانیت، امنیت و عدالت است، آموزه‌هایی که مبتنی بر توحید، عقل و عدل می‌باشند. اگر ادعا کنیم که روایت ناب موضوعیت انسان در تاریخ، برای اولین بار در متون دینی و آموزه‌های پیامبران الهی و به صورت کامل در آموزه‌های اسلامی سر بر آورد، ادعایی به گزاف نکرده‌ایم، زیرا در نگرش‌های اسطوره‌ای بین‌النهرین و مصر و در آموزه‌های فلسفی یونان، تاریخ مرکز ثقل جزئی‌گرایانه دارد. یعنی در عالی‌ترین شکل، از خدایان مکان، شهریاران یا ابرانسان‌هایی صحبت می‌کند که همه چیز را برای نژاد خود می‌خواهند.

در حالی که در ادیان، تاریخ با ظهور و سقوط تمدن‌ها، حکومت‌ها و فراز و فرود انسان‌ها سر و کار دارد. تاریخ اسطوره‌ای، تاریخ قهرمان‌سالار (ابرانسان نیچه) ولی تاریخ ادیان تاریخ انسان‌سالار است.

می‌گویند وقتی که حضرت ابراهیم(ع) به دستور خداوند، قبیله خود را در شهر اور کلدی به

سوی سرزمین کنعان رها کرد، در پس این رهایی و هجرت باید تمثیلی از حقیقت و ماهیت ادیان توحیدی را - که ابراهیم(ع) پدر آنها می باشد - جستجو کرد. خدا در باور انسان ها تا قبل از ابراهیم خدایی است اسیر مکان، خاک، خون، نژاد، قبیله، شهر و ملتی خاص. اما خداوند با فرمان هجرت حضرت ابراهیم(ع) از قبیله، خاک، خون و نژاد به دنبال اثبات حقیقتی بود که این حقیقت در معرفت های پیشین بشر، نشانی از خود نداشت.

خداوند در پی اثبات این حقیقت بود که شریعت نبوی آموزه هایی الهی است و نمی تواند حامی یک قوم یا قبیله ای خاص باشد. خدای حضرت ابراهیم یا خدای ادیان توحیدی خدای یک میثاق تاریخی با بشر است و هر چه در جهان وجود دارد، به نوعی جزئی از تاریخ این میثاق می باشد. مهم ترین اصلی که انقلاب های ادیان

جهان جدید به دنبال آزادی
ابرا انسان ها از قید و بندهای اخلاق،
دین و فلسفه برای اعمال قدرت بر
انسان ها می گشت اما انقلاب اسلامی
آمد تا آزادی از دین، اخلاق و
عقلانیت را به آزادی در دین تبدیل
کند.

توحیدی را از اندیشه های اساطیری، طبیعت گرایانه و قراردادهای اجتماعی بشرانگارانه متمایز می سازد این است که در میثاق خدای ادیان توحیدی با انسان، جهان به مثابه یک تاریخ تلقی می شود، تاریخی که نباید در پای منافع یک نژاد، قوم، قبیله، شهر یا ملتی خاص قربانی شود. سخت ترین کمین گاهی که باعث انحراف و تحریف پیروان ادیان یهودی و مسیحی شد و زمینه را برای ظهور خاتم پیامبران فراهم ساخت همین بود. در صورت بندی های دانایی این دو دین، میثاق تاریخی خدا با انسان در منافع قوم و طبقه خاصی قربانی شد.

الهیات یهودی با قرنطینه کردن خدا در خاک، خون، نژاد و قبیله به همان اصلی برگشت که بینش های اسطوره ای و آموزه های آرمان شهرهای فلسفی بین النهرین، یونان و روم گرفتار آن بود. دین پس از چندی توانایی ترجمه جنبش های زمان را در تاریخی فراتر از تاریخ قوم بنی اسرائیل یا کلیسای مسیحی از دست داد و زبان دین از درک زمان حال و آینده عاجز شد....

در صورت‌بندی‌های دانایی الهیات توحیدی، قرار بود جهان به مثابه یک تاریخ تلقی شود و همه چیز در پرتو خدای احد و واحد درک گردد.

خدایی که اسیر مکان خاک، نژاد و قبیله نبود بلکه بر فراز همه ملت‌ها بود اما خدای بنی‌اسرائیل بر اساس آموزه‌های تورات و انجیل خدای مکان و خدای قوم و نژادی خاص بود.

آیا خدایی که منتسب به قومی خاص باشد قادر به تباهی و نابودی قوم فاسد خود است. بر اساس روایت‌های توراتی، با وجودی که قوم بنی‌اسرائیل بارها از ناحیه خداوند؛ قوم نافرمان، سرکش، متکبر، خونریز و لجوج معرفی شده است اما باز هم چنین قومی مورد حمایت خدای خود است. خدایان منتسب به قوم و قبیله و شهر باید دارای چنین خصلتی باشند. آنها در همه حال باید حافظ منافع قوم خود باشند. چون نابودی قوم مترادف با نابودی خدای قوم است. همسازی الهیات یهودی - مسیحی با فلسفه یونان را باید در همین اندیشه جستجو کرد. خدای یهودی - مسیحی، مانند فلسفه یونان وجودی تراژیک دارد، زیرا مانند خدایان «المپ»^۱ یونان، خدای آنها نیز خدای مکان است و در جوار قوم خود به نبرد با دیگر اقوام می‌آید. اما وقتی پیامبر اسلام به رسالت برگزیده شد اولین شعار او این بود که قوم و قبیله و خون و نژاد فقط عامل بازشناسی انسان‌ها از یکدیگرند و هیچ‌کس را در این رابطه برتری با دیگری نیست. کسی در نزد خدا عزیزتر است که با تقواتر باشد.^۲

در حالی که قدرت مکان در ذهن پیروان الهیات یهودی - مسیحی قدرتی فائق بود. همه چیز در سرزمین موعود و شهر اورشلیم به عنوان شهر آسمانی و شهر خدا خلاصه می‌شد. همان طور که همه چیز یونان نیز در کوه المپ مقرر خدایان و شهر پولیس، مقرر انسان‌ها رقم می‌خورد. الهیات یهودی مانند فلسفه یونان، محصور در مکان و معطوف به شهر شد. خدای الهیات یهودی رابطه‌ای با زمان ندارد. اما از نظر اسلام خدای احد و واحد خدای زمان و خدای

۱. المپ کوهی است در یونان که مرکز فرماندهی خدایان یونان بود.

۲. انّ اکرمکم عند الله اتقیکم. قرآن، ۴۹ / ۱۳.

تاریخ است خدایی است که در تاریخ به سوی غایتی انجامین می‌کوشد. تاریخ هدفی دارد و به سمت و سوی مشخصی می‌رود و در این حرکت پیوسته است که همیشه چیزی تازه آفریده می‌شود. تاریخ الهیات توحیدی اسلام، تاریخ جهانی است، تاریخ شهر، ملت، قبیله و نژادی خاص نیست. در تاریخ جهانی ادیان حقیقی، محدوده‌های مکان و مرزهای بین ملت‌ها نفی می‌شود. همه ملت‌ها و همه انسان‌ها از نظر خداوند باید آمرزیده شوند و به رستگاری برسند.

بنابراین یکتاپرستی اسلام، یکتاپرستی عدالت است چون به همه انسان‌ها نظر دارد نه به انسانی خاص، در حالی که خدایان مکان بالضروره عدالت را تباه می‌کنند. دعوی بی‌حد و حصر هر خدای مکان‌مندی مثل خدای قوم بنی‌اسرائیل یا خدای فلسفه یونان به ناگزیر با دعوی نامحدود خدای مکان‌مند دیگر در تضاد است.

تضاد خدایان در آسمان، تضاد انسان‌ها را در زمین دامن می‌زند. اراده معطوف به قدرت یک گروه یا قوم یا قبیله یا شهر برای قوم و قبیله و شهر دیگر عدالت به همراه نخواهد آورد. دین که آمده بود تنها راه نجات انسان‌ها باشد، پیوسته اسیر جهالت‌ها و نفع‌پرستی‌های انسان شد. خدای الهیات یهودی - مسیحی مانند خدای فیلسوفان یونانی است. پیوسته با قوم خود و اقوام دیگر در جدال و جنجال به سر می‌برد.

اما خدای اسلام خدای توحید، عقل و عدالت است. غایت چنین خدایی برای انسان غایت در مقام شهروند نیست بلکه غایت در مقام انسان است. اگر چه انسان ناچار است در شهر زندگی کند، همه کمالات عملی انسان در مقام شهروند در ارتباط با زندگی اجتماعی ارزش می‌یابد و غایت هستی آدمی فقط به عنوان عضوی از جامعه باید منطبق باشد. در حالی که در اسلام فردیت فرد اصل مطلق نیست. یعنی مسائل جامعه از دیدگاه فردی و شخصی او نگریسته نمی‌شود بلکه چشم‌انداز اسلام یک چشم‌انداز اجتماعی است که در آن نه فرد محور می‌گردد و نه جامعه - که موطن اصلی و محل استقرار فرد است - از بین می‌رود.

اسلام وقتی ظهور می‌کند که بشر در اضطراب انسانی است. اضطراب مواجهه با پرتگاه نیستی و غیبت خدا و دین خدا در جامعه. در دنیای فروپاشیده‌ای که از غیبت خدا ویران شده و

سرگردان می‌باشد، اضطراب حاصل از مرگ خدا و بی‌خدایی اضطراب‌کشنده‌ای است. انسان وقتی از خدا محروم می‌شود، یا خدای دیگر خلق می‌کند یا خود به جای خدا می‌نشیند و یا پوچی و هیچ‌انگاری به سراغ او می‌آید. هر سه وجه از بی‌خدایی برای حیات بشر خطرناک و ویران‌کننده است.

مهم‌ترین وجه نسبت انقلاب اسلامی با انقلاب بزرگ پیامبر عظیم‌الشأن اسلام و مهم‌ترین وجه تفاوت این انقلاب را با سایر دگرگونی‌ها باید در همین مسأله جستجو کرد.

انقلاب اسلامی در جهانی ظهور کرد که هیچ‌انگاری و پوچ‌انگاری، انسان‌خدایی و جایگزینی بن‌بست‌های عینی و ذهنی به جای خدای احد و واحد شاخص اصلی این جهان است. هیچ‌انگاری و پوچ‌انگاری جهان را فاقد روح معنویت و تاریخ انسان را فاقد جهت،

سیصد سال حاکمیت مدرنیته برای بشر جز استعمار، استثمار، کشتار و غارت، برده‌داری، تولید سلاح‌های کشتار جمعی مدرن، بمب‌های شیمیایی و هسته‌ای، تخریب محیط زیست، فقر و گرسنگی بیش از نیمی از مردم جهان، تحمیل جنگ‌های ویرانگر به بهانه صدور دموکراسی و آزادی و دفاع از حقوق بشر و امثال اینها به ارمغان نیاورد.

غایت و نهایت نشان می‌داد. انسان‌خدایی، اراده معطوف به قدرت ابرانسان‌ها را تنها اصل حاکم بر جهان جدید معرفی می‌کرد و عدالت را به مثابه فضیلت‌های کوچک که راه را بر ابرانسان و خدایی انسان می‌بندد، امر سخیف و مهمل معرفی می‌کرد. ابرانسان نیچه الگوی انسان عصر تجدد در جهان مدرن است. نمونه آرمانی و اسطوره جاودانه انسان کامل در عصر مرگ خدا و انسان آرمانی، عصر انسان‌خدایی است.

در تفکر اسلامی انسان‌ها بر اساس شاخص‌هایی چون فقیر و غنی، سیاه و سفید، آفریقایی و اروپایی و از این قبیل تقسیمات پنداری طبقه‌بندی نمی‌شوند. اما در عصر انسان‌خدایی به تعبیر پاره‌ای از فیلسوفان مثل نیچه و اصحاب اندیشه‌های او، اکنون با ظهور فلسفه ابرانسان، خدا

مرده است و انسان‌ها دیگر نمی‌خواهند با هم برابر باشند. انسان کامل دیگر انسان فاضل نیست بلکه انسان شرور است. انسان شر است، فرزانه‌ترینان همه برای آسایش خاطر من چنین گفته‌اند، دریغا، کاش امروز نیز چنین می‌بود، زیرا شر بهترین نیروی انسان است. انسان باید بهتر و شریرتر شود، من چنین می‌آموزانم. به شریرانه‌ترین چیز برای بهترین چیز در ابرانسان نیاز است.^۱

ابرانسان تفکر جدید عدالت را در پای منافع طبقاتی و اراده‌های معطوف بر سیطره و قدرت ابرقدرت‌ها قربانی کرد و پرستش بت‌های جدیدی چون آزادی، دموکراسی علم‌پرستی و غیره راه را برای دیدن حقایق عالم هستی که ورای اندیشه‌ها و پندارهای حسی انسان‌های کوتاه‌نظر بود مسدود کرد.

انقلاب اسلامی در مقابل چنین جهانی و در دل چنین باورهایی شکوفه زد. جهان جدید به دنبال آزادی ابرانسان‌ها از قید و بندهای اخلاق، دین و فلسفه برای اعمال قدرت بر انسان‌ها می‌گشت اما انقلاب اسلامی آمد تا آزادی از دین، اخلاق و عقلانیت را به آزادی در دین تبدیل کند، زیرا سیصد سال حاکمیت مدرنیته برای بشر جز استعمار، استثمار، کشتار و غارت، برده‌داری، تولید سلاح‌های کشتار جمعی مدرن، بمب‌های شیمیایی و هسته‌ای، تخریب محیط زیست، فقر و گرسنگی بیش از نیمی از مردم جهان، تحمیل جنگ‌های ویرانگر به بهانه صدور دموکراسی و آزادی و دفاع از حقوق بشر و امثال اینها به ارمغان نیاورد.

انقلاب اسلامی خواستار آزادی بود اما نه آزادی انسان از اخلاق، انسانیت، عقلانیت، معنویت و عدالت. امام خمینی (ره) معمار تجدید بنای حکومت اسلامی در تاریخ می‌فرماید:

ما آزادی می‌خواستیم، ما آزادی در پناه اسلام می‌خواستیم؟ ما اسلام می‌خواستیم.
اسلام هم آزادی دارد اما آزادی بی‌بند و باری نه، آزادی غربی ما نمی‌خواهیم... آزادی‌ای که ما می‌خواهیم آزادی در پناه قرآن ما می‌خواهیم.^۲

۱. فردریش نیچه، چنین گفت زردشت، ترجمه داریوش آشوری، تهران، آگاه، ۱۳۶۲، ص ۴۴۵.

۲. صحیفه امام، ج ۸، ص ۶۵.

در اینجا امام خمینی(ره) دقیقاً ماهیت متفاوت مفهوم آزادی را در انقلاب اسلامی با مفهوم آزادی در مدرنیته نشان می‌دهد. آزادی در مدرنیته به معنای آزادی از هر گونه اخلاق، دین و فلسفه و در مفهوم کلی به معنای بی‌بند و باری انسان است. در حالی انسان متدین مسلمان اصولاً با چنین مفهومی از آزادی سازگار نیست. در انقلاب فرانسه که نماد آغاز هیچ‌انگاری و پوچ‌گرایی انسان بی‌بند و بار عصر مدرنیته است همه چیز به دنبال دموکراتیک شدن حیات سیاسی انسان‌ها است. به عبارت دیگر دموکراسی یا مردم‌سالاری انقلاب فرانسه دموکراسی یا مردم‌سالاری سیاسی بود. در حالی که در انقلاب اسلامی مسأله فقط مردم‌سالار شدن سیاست نبود بلکه مردم‌سالار شدن کل فرهنگ جامعه مطرح بود. امام مفهوم مردم‌پاوری را از حوزه سیاست، آشکارا به حوزه فرهنگ منتقل کرد و نمود آن را در فرهنگ جامعه که عبارت از دین بود، نشان داد.

یکی از دلایل اساسی‌ای که جریان‌های شبه روشنفکری وابسته به غرب، انقلاب اسلامی را بر نتابیدند خصلت مردم‌گرایی انقلاب اسلامی در مقابل نخبه‌گرایی انقلاب فرانسه بود.

یکی از دلایل اساسی‌ای که جریان‌های شبه روشنفکری وابسته به غرب، انقلاب اسلامی را بر نتابیدند همین خصلت مردم‌گرایی انقلاب اسلامی در مقابل نخبه‌گرایی انقلاب فرانسه بود. در مفهوم دموکراسی غربی که چیزی فراتر از دموکراسی سیاسی نیست نخبگان و احزاب سیاسی خود را حلقه واسطه بین مردم و

قدرت سیاسی معرفی می‌کنند و بر اساس چنین اعتقادی خود را تفسیرکننده بی‌چون و چرای همه مفاهیم جدید، اشکال حکومت و غیره می‌دانند. امام خمینی(ره) در انقلاب اسلامی این تفکر را از اساس مورد تردید قرار داد. جریان‌های شبه روشنفکری وابسته به اندیشه‌های غربی بر اساس الگوهای سنتی گفتمان‌های رسمی سیاست، معتقد بودند که ما مجاز نیستیم خارج از حوزه سیاست از مردمی شدن یا مردم‌سالاری سخن به میان آوریم. آنها هر جریانی را که

خارج از این مدار سنتی از مردم سالاری سخن به میان آورد متهم به پوپولیسم یا عوام‌گرایی می‌کردند. در دموکراسی سیاسی این اصل که قدرت ناشی از اراده مردم است شکل‌دهنده شیوه اداره جامعه است. بنابراین از مردم خواسته می‌شود که نقش خود را در حکومت ایفا کنند. اما در اندیشه‌های سیاسی امام چنین فراخوانی از مرز سیاست گذشت و تمام جلوه‌های فرهنگی جامعه را در برگرفت. امام خمینی در سال ۱۳۵۸ در سخنرانی به مناسبت سالگرد نهضت خونی ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ می‌فرماید:

نظر آن ملتی که نهضت را به وجود آورد و قدرت‌های بزرگ را شکست و بعد از این هم دنبال همین قدرت خواهد بود حق مال اینها است. نظرهای اینها میزان است. نظرهای دیگران اگر موافق با نظر اینها است، اگر دنباله اسلام است، اگر با حفظ اسلام و احکام اسلام است اهلا و مرحبا... شما ای حقوق‌دان‌های ما، ای جمعیت حقوق بشر، دنباله این حقوق‌دان‌ها نروید. شما مثل این قشر زحمتکش حقوق را اجرا کنید. اینها جمعیت حقوق بشر هستند، اینها برای حقوق بشر زحمت می‌کشند، اینها تأمین آسایش بشر را می‌کنند و شما صحبت می‌کنید، اینها عمل می‌کنند.^۱

انقلاب اسلامی مانند انقلاب پیامبر عظیم‌الشأن اسلام، انقلابی نیست که آمده باشد مانند انقلاب فرانسه با خارج کردن دین و اخلاق و اخیرا فلسفه از حیات اجتماعی بشر، راه را برای سلطه نخبگانی که اراده معطوف به قدرت دارند فراهم سازد. انقلاب فرانسه با خارج کردن لباس اخلاق و دین از زندگی اجتماعی، بشر را مجدداً به عصر بدویت و زندگی در جهان پنداشته‌ها در مقابل جهان دانش‌ها و معرفت‌ها بازگرداند. دین جامه‌ای بود که بشر در برابر بدویت پیروی از پنداشته‌ها به تن کرد. در بدویت، یعنی زندگی در پنداشته‌ها که پاره‌ای از فلاسفه از آن تحت عنوان وضع طبیعی یاد کرده‌اند، نه اخلاقی وجود دارد نه قانونی، هیچ چیز از بشر حمایت نمی‌کند و هیچ پوششی برای بشر نیست. انسان در بدویت پنداشته‌ها، برهنه محض است، چیزی ندارد که او را پوشش دهد. دین پوششی است برای انسان برهنه بدوی

۱. صحیفه امام، همان، ص ۵۶.

اسیر پندارها. شاید یکی از تمثیل‌های زیبای متون دینی در عریان شدن انسان به خاطر پیروی از هوای نفس و خوردن میوه ممنوعه این باشد که آدمی وقتی گناه می‌کند یا اسیر پندارهای نفس خود می‌شود. چون دین او در معرض نابودی است برهنه می‌شود. یعنی پوشش خود را از دست داده و بدوی می‌شود. برهنگی نمادی از بدویت انسان است.

جهان‌بینی متون مقدس عهد عتیق و جدید در عصر ظهور محمد صلی الله علیه و آله استعداد سازگاری با جهان جدید را از دست داده بود، زیرا استعداد ویژه‌ای برای تبدیل شدن به آرمان انسان برای همه جهان را نداشت. نبودن آرمان در چنین جهانی به منزله هیچ‌انگاری بود و هیچ‌انگاری دو بازتاب خطرناک برای بشر به همراه داشت. یکی بریدن از جهان و نفی جهان در عمل و دیگری ترویج درنده‌خویی در جهانی فاقد روح و آرمان.

انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی به تأسی از انقلاب بزرگ پیامبر اسلام در جهانی رخ داد که در آن نه روحی وجود داشت و نه آرمانی، هیچ‌انگاری جهان ساخته دست مدرنیته شرایطی را فراهم کرده است که بشر دو راه بیشتر در پیش پای خود نمی‌دید. یکی بریدن از جهان و نفی جهان و دیگری درنده‌خویی.

جهان مدرن در دویست سال اخیر در معرض چنین اوضاعی قرار داشت. ظهور مشرب‌های هیپی‌گری، چپ‌های جدید، اندیشه مارکسیستی و اتوپیهایی که در آن بشر بریده از همه حقایق زندگی در شکل تمدن‌های اشتراکی کوچک و آنارشویستی که همه قواعد و قوانین، اخلاق و ارزش‌ها را به هیچ می‌انگارد، در گذران زندگی است. نفوذ فلسفه‌های شبه دینی شرقی که هیچ حقیقت و اصالتی را دنبال نمی‌کنند جز بریدن از علائق و سلائق و دم را غنیمت شمردن، نمادهای دیگر هیچ‌انگاری جدید است. از طرف دیگر درنده‌خویی بشر جدید، ظهور جنگ‌های بزرگ ویرانگر، تولید و استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی وحشت‌آور و غیره نمود دیگری از هیچ‌انگاری جهانی است که در آن آرمانی وجود ندارد.

انقلاب اسلامی ایران در چنین جهانی ظهور کرد. انقلاب اسلامی و امام خمینی(ره) در سرلوحه شعارهای خود همان اصولی را قرار دادند که پیامبر عظیم‌الشأن اسلام قرار داده بود.

در تفکر یهودی - مسیحی مدرنیته غرب که فعلا بر بخش اعظمی از جهان سیطره دارد، انسان موجودی بدذات، شرور و گناهکار معرفی شده است که باید با اعمال قوانین خشک و برقراری سیطره‌ای مبتنی بر زور و اقتدار و هزاران حيله‌گری دیگر شرارت این انسان را کنترل کرد.

آرمان آزادی، تربیت و امنیت در کنار توحید و عقل و عدل شعارهای محوری انقلاب اسلامی در عصر پیامبر و عصر امام خمینی است.

در انقلاب اسلامی ایران همان چیزهایی به چالش کشیده می‌شود که در عصر پیامبر اسلام (ص) کشیده شد. برتری نژادی، تضاد دین و دانش، تضاد دین و سیاست، روحیه دنیاگرایی، تمایلات سرزمینی و تحقیر انسان

به عنوان موجودی بدذات و شرور و گناهکار که رستگاری برای او در شهر شیطان امکان ندارد اینها آموزه‌هایی است که انقلاب اسلامی و اسلام در مقابله با آن به وقوع پیوست.

♦ انقلاب اسلامی، انقلاب عقلانیت در جهانی فاقد عقل

دنیای مدرنیته که بر اساس آموزه‌های یهودی - مسیحی و تفسیرهای فلسفه سیاسی توماس هابز و فیلسوفان غرب با آموزه‌های بدذاتی فطری انسان شروع می‌شود، از انسان و خدای او موجود پرتناقضی می‌سازد که در حالات خود به میانه‌روی قائل نبوده و درست از همین بی‌اعتدالی رنج می‌برد. خدای این انسان در متون یهودی - مسیحی بارها اقرار می‌کند از خشم و حسد در آزار است. در وجود این خدا و انسانی که به صورت او آفریده شده، تیزبینی و دانش با بی‌فکری و نادانی همراه است، مهربانی با سنگدلی و نیروی آفریدن با انگیزه ویران کردن، همه چیز در وجود این خدا و انسان ساخته دست او موجود است. انسان و خدای ساخته دست الهیات یهودی - مسیحی غرب دارای وجدان و تفکر نیستند. خدای آنها با معرفت و دانش هیچ نسبی ندارد و نباید در امور اجتماعی انسان‌ها دخالت کند. این خدا توانایی

برقراری رابطه با اقوام غیر یهودی و مسیحی را ندارد و رحمت واسعه خود را فقط به اقوامی عطا می‌کند که این اقوام حتی توجهی به اجرای دستورات این خدا ندارند و پیوسته نافرمانی کرده به پرستش بت‌های عینی و ذهنی، گوساله‌های سامری و اراده‌های معطوف به قدرت، ثروت و سیاست (البته به مفهوم تزویر و نیرنگ) برمی‌گردند.

خدای غرب که خدای فرزندان بنی‌اسرائیل است، بیان فی‌نفسه حقیقت نیست بلکه هزاران توصیف شاعرانه متعالی‌ترین ارزش‌ها در انسان‌گرایی و یا فلسفه‌های ساخته پندارهای انسان است؛ یعنی بازگوکننده تجربه‌ای درونی و شکل‌گرفته در متن تاریخ انسان است.

خدایی که زاده وجود یک ساخت اجتماعی - سیاسی است که از آن رئیس قبیله یا پادشاه یا به زبان امروزی رئیس جمهور یا نخست وزیر و یا امپراطور، قدرت فوق‌العاده‌ای در جامعه به دست آورده و در نتیجه ارزش‌های متعالی با قدرت‌های عالی جامعه که یا اراده اکثریت عددی شرکت‌کنندگان در انتخابات است و یا اراده پادشاه یا ملکه، یکی شده است. انقلاب اسلامی به تأسی از انقلاب بزرگ پیامبر عظیم‌الشان اسلام در چنین دنیایی ظهور می‌کند. شالوده‌شکنی سیطره اقتدار یهوه، زئوس یا ژوپیتز مدرن در نگاه به عالم و آدم برای انقلاب اسلامی ایران کار سخت دشواری است.

مهم‌ترین وجوه تفاوت اسلام و آموزه‌های انقلاب اسلامی با سایر انقلاب‌های بشری در معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی آن است، در انسان‌شناسی اسلامی بر خلاف انسان‌شناسی یهودی - مسیحی و انسان‌شناسی فلسفه‌های یونانی - رومی و معرفت‌شناسی‌های انسان ما بعد نوزایی، انسان موجودی مجبور در مقابل دستگاه خلقت نیست. خالق از او آزادی خواسته و او را آزاد آفریده است. انسان موجودی است که رسالتی را به عهده دارد. او خلیفه و جانشین خدا در زمین است و این بارزترین مقامی است که انسان می‌تواند از آن برخوردار باشد. چنین تفسیری از انسان در هیچ مذهب، مکتب و فلسفه‌ای وجود ندارد هیچ کتابی مثل قرآن انسان را تمجید و تقدیس نکرده است.

انقلاب اسلامی ایران مانند انقلاب صدر اسلام، مبشر چنین تلقی‌ای از انسان است و این تلقی

به هیچ عنوان با سیطره الهیات یهودی - مسیحی در تفکر مدرنیته همسازی ندارد.

مهم‌ترین تفاوت انسان‌شناسی انقلاب اسلامی با انسان‌شناسی یهودی - مسیحی مدرنیته، علم و معرفت انسان به اسماء است. اسم کلید معرفت و شناسایی است. از نظر اسلام فرشتگان در میدان معرفت و شناسایی به انسان باختند و در مقابل عظمت او به خضوع و خشوع افتادند. قرآن برای انسان رسالت آزادی و اختیارات جانشینی خدا قائل است و این بدان معناست که انسان مکمل وجود و هستی است. در حالی که در تفکر یهودی - مسیحی مدرنیته غرب که فعلاً بر بخش اعظمی از جهان سیطره دارد، انسان موجودی بد ذات، شرور و گناه‌کار معرفی شده است که باید با اعمال قوانین خشک و برقراری سیطره‌ای مبتنی بر زور و اقتدار و هزاران حيله‌گری دیگر شرارت این انسان را کنترل کرد. تفاوت ماهیت سیاست در اسلام و غرب ناشی از همین دیدگاه است.

در اسلام سیاست گفتمان مبتنی بر خدمت است در حالی که در غرب و فرهنگ یهودی - مسیحی، سیاست گفتمان مبتنی بر قدرت است و این بزرگ‌ترین تفاوت انقلاب اسلامی با جهان غرب است.

تفاوت مهم‌تر دیگر انقلاب اسلامی و آموزه‌های اسلام با آموزه‌های یهودی - مسیحی غرب، در حوزه معرفت‌شناسی است. قرآن کتابی است که پیوسته انسان را دعوت به شناخت و معرفت پدیده‌ها و پیروی از عقل می‌کند. در حالی که در فرهنگ یهودی - مسیحی شناخت میوه گناه و عقل ضد ایمان است. شناخت خدا، شناخت خود، شناخت دیگران، شناخت طبیعت، شناخت جامعه و شناخت تاریخ مهم‌ترین وجوه مطالعه و شناخت‌شناسی قرآن در آیاتی تحت عنوان آیات آفاقی و انفسی است. در حالی که در

چقدر ساده‌لوحانه است اندیشه کسانی که تصور می‌کنند با مبانی معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی غرب که فعلاً بر اغلب آموزه‌های رسمی سیطره دارد می‌توانند به شناخت انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی نائل آیند.

الهیات یهودی - مسیحی، دین، متون دینی و متون ایمانی نه تنها در ماهیت خود ضد شناخت تلقی می‌شوند بلکه انسان هم موجودی است که هیچ‌گاه به شناخت واقعی اشیا نائل نخواهد شد. رشد نسبی‌گرایی، ابطال‌پذیری و ناتوانی انسان در فهم حقیقت اشیا در غرب و آموزه‌های یهودی - مسیحی دلیل آشکار این تفاوت است.

انسان توراتی، انسانی است که به جرم معرفت و شناخت از بهشت رانده شد. در حالی که انسان قرآنی، انسانی است که به جرم عمل نکردن به معرفت و شناخت و اسمایی که خداوند به او آموخته بود، هبوط می‌کند و از بهشت رانده می‌شود. امانت الهی در قرآن به انسان که مقام خلیفه‌اللهی او را تضمین کرد، معرفت به اسماء است. بر همین اساس است که در آموزه‌های اسلام اصولاً تضادی میان عقل و ایمان، دین و معرفت، دنیا و آخرت و شریعت و سیاست دیده نمی‌شود. در حالی که در فرهنگ یهودی - مسیحی غرب، تفاوت عقل و ایمان منجر به جداسازی‌های دوگانه خطرناکی می‌شود. جدایی جهان دینی که جهان ایمانی است و جهان دنیوی که جهان عقلی است، نتیجه طبیعی کلام یهودی - مسیحی در تفکیک جهان دینی و جهان دنیوی این بود که خداوند به جهان ایمانی یعنی جهانی فراسوی دسترسی عقل ارتقا می‌یافت و جهان طبیعی یعنی جهانی که مقرر زندگی انسان است، عاری از دخالت خدا و دین و ایمان می‌شد و به ناچار به زیر سیطره عقل در می‌آمد. بدیهی است که چنین جهانی برای استوار کردن استدلال‌های خود بر اساس عقل و عدم دخالت مرجعیت دینی به طبیعت باز می‌گردد. بازگشت به طبیعت در تعیین ارزش‌های بشری بزرگ‌ترین ظلمی بود که الهیات یهودی - مسیحی در جهان جدید مرتکب شدند. کاوش عقلانی به طور طبیعی از حوزه خداشناسی خارج و نقل جای عقل را در این حوزه می‌گیرد. تفاوت مهم دیگر آموزه‌های انقلاب اسلامی با تفکرات رسمی غرب در چنین جایی است. مسلمانان در معرفت‌شناختی خود با یهودیان و مسیحیان نه تنها در ماهیت شناخت بلکه در امکان شناسایی، حدود شناسایی، منشأ شناسایی و منابع و ابزارهای شناسایی نیز تفاوت‌های بنیادی دارند و همه این تفاوت‌ها به چشم‌انداز نگاه اسلام به انسان و جایگاه او در هستی باز می‌گردد.

چقدر ساده‌لوحانه است اندیشه کسانی که تصور می‌کنند با مبانی معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی غرب که فعلاً بر اغلب آموزه‌های رسمی سیطره دارد می‌توانند به شناخت انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی نائل آیند. برای شناخت انقلاب اسلامی باید آموزه‌های پیامبر اسلام و ائمه معصومین را به دقت شناسایی کرد.

امسال به برکت انقلاب اسلامی و درایت رهبر معظم انقلاب سال پیامبر اعظم (ص) لقب گرفته است.

مهم‌ترین وجوه بهره‌گیری از این سال آن است که دوستداران انقلاب اسلامی و پژوهشگران حقیقت‌جو، وجوه تأسی انقلاب اسلامی را از انقلاب پیامبر بزرگ اسلام و از دل آموزه‌های آن بزرگوار استخراج نموده و به تفاوت‌های تفکر اسلامی با تفکر غرب توجه بیشتری نمایند.

کسانی که هنوز دل در گرو آرمان‌های امام خمینی و انقلاب اسلامی دارند باید از این فضای به وجود آمده استفاده کنند. مبانی معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی غرب که تحت تأثیر آموزه‌های یهودی - مسیحی است استعداد تحلیل انقلاب اسلامی را که تحت تأثیر آموزه‌های قرآنی است ندارند. اگر این الهیات توانایی تحلیل جنبش‌های زمان را بر اساس زبان آموزه‌های یهودی - مسیحی داشت ظهور اسلام در برهوت بی‌خدایی جهان ساخته یهودیت و مسیحیت بی‌معنا بود.

♦ انقلاب اسلامی انقلاب عدالت‌خواهی در جهان فاقد عدل

الهیات یهودی - مسیحی خدایان طبیعت را مقهور خدایی کرد که او را پدر می‌خوانند. همچنان که عدل به مفهوم غلبه اراده معطوف به قدرت در مقابل اراده‌های فاقد قدرت تلقی می‌شود. انسان فرزند چنین خدایی است که باید بر طبیعت سیطره یابد. همان‌طور که پدر او بر خدایان طبیعت سیطره یافت. انسان پسر خداست و پسر وارث حقیقی پدر در زمین است. این وارث همه چیزهایی را که از پدر به ارث می‌برد می‌تواند در آنها تصرف کند، برای الهیات یهودی -

مسیحی یک مشکل بزرگ وجود دارد و آن اینکه پسر وقتی حق تصرف را در ارث پدر دارد که پدر در قید حیات نباشد. تا پدر زنده است حق تصرف برای پسر نیست. وقتی تفکرات پدران کلیسا به دوران جدید رسید تقابل خواسته‌های پدر و پسر یک تقابل جدی در مسیحیت مدرن شد. پسر اکنون احساس می‌کند به سن بلوغ رسیده می‌تواند در میراث پدر تصرف کند. اما از طرف دیگر می‌داند این تصرف منوط به مرگ پدر یا کوتاه شدن دست او از این میراث است. اغلب هیچ‌انگاران غرب مسیحی تلاش خود را به کار گرفتند که اثبات نمایند در حوزه معرفت‌شناختی، پدر آسمان‌ها یعنی خدا و در حوزه امور اجتماعی، پدر زمین یعنی پدران کلیسا دیگر مرجعیتی برای تصرف در میراث به جا مانده از پدر ندارند.

باید پدر کشته می‌شد یا از تصرف در امور دور نگه داشته می‌شد تا پسر بتواند سری در سرها در بیاورد.

**انقلاب اسلامی در دوران جدید
مبشر وحدت، آزادی، صلح و امنیت
و عدالت برای همه انسان‌ها است نه
نژاد، خون، قبیله، قوم، دولت و ملتی
خاص.**

انسان در غرب بر اساس آموزه‌های یهودی - مسیحی و یونانی - رومی، با بودن خدا نمی‌توانست در هر چه تمایل داشت تصرف کند. مرگ خدا در غرب مترادف با آزادی انسان در تصرف ما ترک خدا بود. چگونه با چنین آموزه‌هایی می‌توان انقلابی مثل انقلاب اسلامی را که در رأس

آموزه‌های آن توحید، معنویت، عقلانیت و عدالت قرار دارد تحلیل کرد؟

انسان غیر اسلامی انسانی است که در طول تاریخ با تضادهایی همراه است. تضاد اسطوره با طبیعت، طبیعت با فلسفه، فلسفه با اخلاق، اخلاق با قرارداد اجتماعی و غیره، اسلام دینی است که آمده تا تمام این تضادها را پایان بخشد. انقلاب اسلامی در دوران جدید مبشر وحدت، آزادی، صلح و امنیت و عدالت برای همه انسان‌ها است نه نژاد، خون، قبیله، قوم، دولت و ملتی خاص.

خدایان فلاسفه، طبیعت‌گرایان و اصحاب قراردادهای اجتماعی مثل محرک اول ارسطو، مگر جز با نیروی عقل و اندیشه بشر سر و کار دارند؟

ولی بشر مگر تنها نیروی عقل و اندیشه دارد؟ بشر علاوه بر عقل و اندیشه چیزهایی مثل دل، احساسات و عواطف نیز دارد که فلاسفه عمدتاً با این مقوله‌ها سر و کار ندارند. از میان همه آن راه‌هایی که بشر برای تثبیت پنداشته‌های خود جستجو کرده، تنها خدای پیامبران است که علاوه بر جنبه‌های منطقی استدلال و عقلانی، پیوند محکم و استواری با ضمیر، دل، احساسات و عواطف بشر دارد و انسان هنوز با او در حال داد و ستد و عشق‌ورزی است. تفاوت خدای پیامبران با خدای فلاسفه در این است که ارتباط انسان با او از نوع ارتباط یک نیازمند با یک بی‌نیاز، عالم، قادر، عطوف، مهربان و عاشق انسان است. عدل به مفهوم اجتماعی برای چنین خدایی هدف نبوت و به مفهوم فلسفی مبنای معاد، اختیار و مسئولیت‌پذیری انسان است.

دین در آموزه‌های الهیات توحیدی وقتی ماهیت خود را از دست می‌دهد که تفسیری اخلاقی و فلسفی شود. سیاست در رعایت حقوق مردم و برقراری عدالت بیش از هر چیز به خدا و حقایق متعالی نیاز دارد، فلسفه از همان ابتدا به حساب خدایان رسید و حقایق متعالی را در سرنوشت سیاسی مورد تردید قرار داد. شکافی که از هومر و حماسه‌های ایللیاد و ادیسه در معرفت‌شناسی غرب به وجود آمد شکافی است که نتوانست رابطه فلسفه غرب را با حقایق متعالی مستدام نگه دارد. فیلسوفان غرب، در دوران نوزایی و روشنگری، دین و اخلاق را از سیاست به بیرون پرتاب کردند اما چه نتیجه‌ای عاید بشر شد؟ بحران محیط زیست، از بین رفتن بنیاد خانواده، تولید و به کارگیری سلاح‌های کشتار جمعی، فقر و نابودی انسان‌ها، از بین بردن منابع طبیعی و ثروت ملتها، بحران روحی و روانی بشر، توسعه زندان‌ها و سیاهچال‌ها، جنگ و خونریزی تمام‌نشدنی ابرقدرتها علیه ملتها و هزاران مصیبتی که نتیجه جدایی دین و اخلاق از سیاست بود. اینها محصول اعوجاجات فیلسوفان عصر روشنگری الهیات یهودی - مسیحی غرب است که تصور می‌کردند با مرگ پدر، پسر همه چیز را عقلی

خواهد کرد و استعداد اداره میراث پدر را دارد.

اکنون پراگماتیست‌های جدید الهیات یهودی - مسیحی، پس از انکار نسبت عقیده و عمل و نفی اخلاق و دین در سیاست به سراغ فلسفه رفته و مدعی‌اند که دموکراسی و آزادی نسبتی با فلسفه ندارد.

کسانی که با اربابی فلسفه، تکلیف دین و اخلاق را در سیاست یکسره کردند اکنون اعلام می‌کنند که وقتی پای تفکر سیاسی به میان می‌آید، فلسفه امربری خوب ولی اربابی بد است. اکنون هیچ چیز، نه قدرت خدا، نه سرشت درونی واقعیت‌ها، نه قانون اخلاقی و نه آرمان‌شهرهای فلسفی، نمی‌تواند بر حاصل توافق سیاسی اعضای جامعه‌ای مقدم باشد که تصمیم گرفته‌اند به گونه‌ای زندگی کنند که اکثریت عددی اراده کرده‌اند. صدق و حقیقت از دیدگاه اهل سیاست جدید به مثابه سرشت درونی چیزی مستقل از انتخاب توصیف‌های زبان‌شناسانه انسان نیست. سوفسطائیان جدید جز اراده معطوف به قدرت، اراده دیگری را بر نمی‌تابند. از دیدگاه آنها پدر مرده است و پسر حق دارد در تمامی ماترک به جا مانده از پدر تصرف کند زیرا حقیقت به هیچ‌یک از ماهیت‌های درونی ربطی ندارد و به خرد و معرفت تنها از طریق گفت و شنود نگریسته می‌شود. این نوع معرفت، فلسفه، دین و اخلاق را از سر راه برمی‌دارد تا به پنداشته‌های بشر میدان دهد بر پایه امکانات قدرت سیاسی، آرمان‌شهری باب طبع اربابان سیاست و قدرت در زمین بنا کنند.

انقلاب اسلامی با تمام وجود خود در جهانی قد علم کرد که فاقد روح، اخلاق، دین و فلسفه است. آیا هنوز می‌پندارید آرمان‌های چنین انقلابی و اندیشه‌های پایه‌گذار آن را باید با همان ابزارهایی تحلیل کرد که این انقلاب علیه آنها به وجود آمده است؟!

آیا هیچ تصور کرده‌ایم که چرا اربابان قدرت و سیاست که اکنون بر همه چیز جهان غرب سیطره دارند، اخیراً تهاجم یکپارچه‌ای را در تخریب چهره اسلام و پیامبر عظیم‌الشأن (ص) آن آغاز کرده‌اند؟

چه باور بکنیم چه نکنیم این تهاجم به سه چهره شاخص معنویت، عقلانیت و عدالت اسلامی

است که با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، جلوه جدیدتری از توانایی زبان اسلام در تفسیر جنبش‌های زمان را به نمایش می‌گذارد.

زبانی که فیلسوفان خودبنیاد غربی تصور می‌کردند در عصر روشنفکری برای همیشه به حساب آن رسیده‌اند. انقلاب اسلامی زبان دین را در تفسیر جنبش‌های زمان زنده کرد. با زنده شدن چنین زبانی همه سنت‌های وابسته به خاک، خون، نژاد، قبیله، شهر، ملت و دولت که اکنون جهان غرب و تفکر یهودی - مسیحی و فلسفه یونانی - رومی مبشر آن است، به زیر سؤال خواهد رفت.

در غرب سال‌ها به بشر القا می‌کردند که دین مخالف دانش و شریعت مغایر با عقل و ایمان ضد دانایی است. اما انقلاب اسلامی با شعار توحید، عقل و عدل که شعار پیامبر اسلام بود تمام بافته‌های فیلسوفان عصر نوزایی به بعد را مورد تردید قرار داد. دینی که آرمان‌های آن توحید، عقل و عدل باشد و آزادی، تربیت، امنیت و فراوانی نعمت را

آیا هیچ تصور کرده‌ایم که چرا
اربابان قدرت و سیاست که اکنون بر
همه چیز جهان غرب سیطره دارند،
اخیراً تهاجم یکپارچه‌ای را در
تخریب چهره اسلام و پیامبر
عظیم‌الشان (ص) آن آغاز کرده‌اند؟

برای همه انسان‌ها بخواهد، جاذبه‌اش بیش از دین و فلسفه‌هایی خواهد بود که شرارت ذاتی انسان و مهار او توسط قوانین و قراردادهای اجتماعی را سرلوحه خود قرار داده است. تحولاتی که در ایران بعد از انقلاب اسلامی اتفاق افتاد، تحولاتی نیست که از چشمان تیزبین اهل سیاست و قدرت در غرب پنهان بماند. این تحولات آنها را متوجه اراده معطوف به دگرگونی‌های بنیادی و مثبت نهفته در نهاد دین اسلام کرد. انقلاب اسلامی در طول کمتر از سه دهه یک کشور کاملاً وابسته و عقب‌مانده علمی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را به کشوری نیرومند با توانایی‌های علمی حتی در پیچیده‌ترین علوم جدید یعنی فن‌آوری هسته‌ای و سلول‌های بنیادی نموده است. اگر چنین کشوری تخریب نگردد یا موانع جدی سر راه آن

گذاشته نشود معلوم نیست که الگوهای برآمده از انقلاب اسلامی ایران چه تأثیری در سیطره غرب در جهان ایجاد کند. دموکراسی، حقوق بشر، آزادی و امثال اینها حربه‌های کهنه‌ای هستند که اکنون دیگر در جهان خاصیت و توانایی خود را از دست داده‌اند. کمونیسم، فاشیسم، آنارشیسم و لیبرالیسم در غرب با پشتوانه‌ای از جنایات ضد بشری، نظام‌هایی هستند که از دل حقوق بشر، دموکراسی و آزادی غربی خارج شده‌اند.

اگر نگوییم سیاست‌های جهانی اما می‌توان با قاطعیت اعلام کرد که سیاست‌های خاورمیانه‌ای غرب و سردمدار فعلی آن آمریکا دچار بحران است. بحرانی که اکنون آمریکا و نظام لیبرال - دموکراسی غربی با آن در خلیج فارس روبه‌رو است از نظر استراتژیک و حتی ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک ماهیتی بی‌سابقه دارد و خطرناک‌ترین چالشی است که از جنگ جهانی دوم به بعد نظام‌های لیبرال - دموکراسی غرب با آن روبه‌رو شده‌اند. به اعتراف برژیسنکی آمریکا هیچ راه و واکنش مناسب و روشنی در مقابل انقلاب اسلامی و بحران خلیج فارس ندارد مگر دست زدن به تخریب‌های ناجوانمردانه‌ای که علیه انقلاب اسلامی و اخیراً بر علیه پیامبر عظیم‌الشان اسلام اتخاذ کرده است. ایران و بعضی از کشورهای مسلمان منطقه سپر استراتژیک غرب در مقابل رشد افکار ضد لیبرالیستی محسوب می‌شدند، اما با انقلاب اسلامی و بیداری جهان اسلام اکنون ایران و بعضی از کشورهای منطقه به عنوان محور این سپر از آن جدا شده و توازن ایدئولوژیکی غرب را در منطقه دچار مشکل کردند. لیبرالیسم، سوسیالیسم و فاشیسم در قرن بیستم پا را فراتر از کشتارهای عامدانه‌ای گذاشته‌اند که به نام تجدد و ترقی تبلیغ می‌کردند. آنها انسان را به قبول آرمان‌شهرهایی دور از ذهن تشویق می‌کردند. اما این تلاش‌ها مبین افراطی‌ترین حرکات‌های سیاسی و گستاخانه‌ترین نگرش‌های فلسفی در تاریخ بشر بود که هیچ آرمانی برای تکیه بشر به جا نگذاشت و تا تسلط کامل بر انسان و تحریف متعصبانه از بافت فکری و اجتماعی و حتی محدود کردن شخصیت انسانی پیش رفت.

معماران آرمان‌شهرهای اتوپیایی مدرنیته برای خود نقشی قائل شدند که انسان از دیرباز

برای خدا قائل بود. روند تدریجی تکامل اجتماعی که ابتدا از دل دین زائیده شده بود، دور کردن دین و اخلاق از زندگی اجتماعی، تلاش‌های جاه‌طلبانه‌تری را برای کنترل سرنوشت انسان دنبال کرد. اتوپیاها بر پایه آموزه‌های فیلسوفان عصر مدرنیته نقطه عطف نیاز انسان به رهایی از دین، طبیعت، اخلاق و رموز ماوراء آن شدند.

ظاهراً پذیرش اتوپیاها، تحمیلی، امری اختیاری می‌نمود. ترسیم آینده تاریخ را می‌توان در نوشته‌های بیمارگونه روشنفکران عصر مدرنیته و گفتمان‌های استبدادی آنها و همچنین سیاستمداران دولت‌های مدرن و گفتمان‌های خشونت‌طلب و جنگ‌افروزی آنها مشاهده کرد. هانتینگتون و فوکویاما نمونه‌های کوچکی از ترسیم‌کنندگان آینده تاریخ در پناه حقوق بشر و آزادی می‌باشند.

در غرب سال‌ها به بشر القا می‌کردند
که دین مخالف دانش و شریعت
مغایر با عقل و ایمان ضد دانایی
است. اما انقلاب اسلامی با شعار
توحید، عقل و عدل که شعار پیامبر
اسلام بود تمام بافته‌های فیلسوفان
عصر نوزایی به بعد را مورد تردید
قرار داد.

انقلاب اسلامی با تکیه بر آموزه‌های دین اسلام خواب راحت سلطه‌گران تاریخ جدید را آشفته کرد. فاشیسم، نازیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم و کمونیسم که به ظاهر تصویری منطقی از اتوپیاها، خود ارائه می‌دادند اگر چه ریشه در آرمانگرایی داشتند اما در عمل به سطحی غیر عقلایی کشیده شدند و نتایجی برای بشر به بار آوردند که با منتها درجه افراط در کشتار و

بیرحمی و حتی مخرب‌تر از انسان‌های وحشی از نظر نتایج اخلاقی و به همان اندازه برای بشر نفرت‌انگیز است. این نظام‌ها بالاترین نقطه ظهور خشونت انسانی را به نمایش گذاشتند. مدرنیته نه تنها ادعای تملک کلید بصیرت علمی و معرفتی برای بازگشایی قلب تمامی معرفت‌های انسانی را داشت بلکه مدعی آوردن خوشبختی برای تمامی انسان‌ها بود. اما در کمتر از دو قرن جز تخریب محیط زیست، نابودی بشر، توسعه و تولید و مصرف سلاح‌های کشتار جمعی

و هزاران بلای خانمانسوز چه چیزی به ارمغان آورده است؟

اکنون معضلات بزرگی توانایی مدرنیته در رهبری جهان را به زیر سؤال برده است.

بدهی‌های جهانی کشورهای فقیر، فقدان توانایی رقابتی، سطح رشد تولید ناموزون، وضعیت نامناسب اجتماعی، ضعف آموزش، انحطاط ارزش‌های دینی و مدنی، سلطه طبقه ثروتمند، نارضایتی‌های ناشی از فقدان عدالت، ریشه‌دوانی فقر و تبعیض نژادی، گسترش جنایات و خشونت، گسترش اعتیاد، رشد روحیه ناامیدی‌های اجتماعی، بی‌بند و باری جنسی، گسترش فساد اخلاقی، روحیه بی‌تفاوتی قشرهای اجتماعی، ظهور فرهنگ‌های تفرقه‌افکن، بن‌بست نظام‌های سیاسی، گسترش فزاینده احساس پوچی و معنوی^۱ کمترین بیماری‌های سلطه مدرنیته بر جهان است.

بدیهی است در چنین جهانی، انقلابی مثل انقلاب اسلامی و دینی مثل دین اسلام مورد توجه مردم دنیا قرار گیرد و بدیهی است که اربابان قدرت و ثروت که چنین جهانی ساخته دست آنهاست در مقابل اسلام، پیامبر عظیم‌الشأن اسلام، انقلاب اسلامی و امام خمینی (ره) تجهیز شوند.^۲

۱. برای مطالعه بیشتر از اوضاع نابسامان غرب و آمریکا ر.ک: زی بیگنیو برژنسکی، *خارج از کنترل*، ترجمه عبدالرحیم نوه ابراهیم، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲، ص ۱۲۰ به بعد.

۲. در نگارش مباحث مربوط به دین یهود و مسیحیت از منابع زیر استفاده شده است:

پلی‌تلیشین، *الهیات سیستماتیک*، ج ۳، ترجمه حسین نوروزی، تهران، حکمت.

اریک فروم، *همانند خدایان خواهید شد*، ترجمه نادر پور خلخالی، گلیونه.

آنگالووی، پانن برگ، *الهیات تاریخی*، ترجمه مراد فرهادپور، تهران، صراط.